

دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، دانشگاه لرستان
سال چهارم، شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

تکوین مهر در اسطوره و تحوّل چهره آن به جمشید در حماسه بر اساس نظریه دگرگونی

حمیدرضا خوارزمی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۴

چکیده

یکی از نظریه‌های کلی در مورد قهرمانان این است که در گذر زمان دچار تحوّل می‌شوند و با معیارهای انسان‌هایی که در شرایط تاریخی و جغرافیایی با شرایط فکری گوناگون می‌زیند، شکل خاص خود را به دست می‌آورند. از محورهای فکری آریایی‌های هند و ایرانی، گرایش به رویدادهای طبیعی بوده است که مهرپرستی به عنوان یک پدیده در ذهن این اقوام، در دوره‌های گوناگون، کارکردهای خاصی به خود گرفته است. حال این پرسش مطرح است که مهر در اسطوره‌ها با گذر زمان دچار چه تحوّل می‌شود و با پدیدآمدن حماسه، مهر چه شکل و شمایلی به خود گرفته است؟ نگارنده سعی کرده است با توجه به الگوهای اسطوره‌ای و حماسی، جواب درخوری به این پرسش دهد. بر این مبنا ابتدا چگونگی هستی‌یافتن مهر در اسطوره‌های هند و ایران بررسی شده و کم‌کم تحوّل او در اسطوره‌های ایرانی و مرزهای خارج از ایران بازنموده می‌شود؛ سپس چگونگی تبدیل این ایزد به چهره حماسی جمشید، با ارائه دلایل مختلف، مورد تحلیل قرار گرفته است. نتیجه پژوهش حاضر این است که مهرپرستی با فتوحات ایرانیان پا به غرب می‌گذارد و پس از پذیرفتن بعضی کارکردهای خدایان خورشیدی، با چهره جدیدی، به شکل انسان، در اساطیر ایرانی به روند تکاملی خود ادامه می‌دهد.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان، hamidrezakharazmi@yahoo.com

میترا در حماسه ملی ایران، با توجه به شکل قبلی خود و تحوّل‌ی که در پدیده‌ها به وجود آمده، در شکل جدیدتر با چند پدیده ترکیب شده، در جلوه جدید الگوی قهرمانی، در چهره شخصیتی به نام جمشید پدیدار می‌گردد. در این مقاله، به شیوه تحلیل محتوا، مبنای تکوین و تحوّل مهر در اسطوره و حماسه بررسی خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، مهر، جمشید، حماسه، دگرگونی.

۱- مقدمه

انسان فکر، آیین، روش زندگی و نگرش به طبیعت اطراف را که به صورت شفایی و سینه‌به‌سینه بود با دست‌یافتن به خط، به منصفه ظهور گذاشت و فرهنگ زنده بشر از آثار بازمانده‌اش که دربردارنده محتویات ذهنی‌اش است، کاملاً هویدا است.

با وجود دیرزمان زیستن انسان در پهنه آفرینش، آثار بازمانده‌اش قدمت زیادی ندارد؛ تا بینیم که در ذهن انسان ابتدایی چه می‌گذشته است. با نگرش به میراث انسانی، آنچه برای ما نمایانده می‌شود، این است که ابتدا او به پدیده‌های طبیعی اطرافش به عنوان خدایان می‌نگریسته و طی تکامل فکری و عوض شدن شرایط زندگی، باورهای آفرینشی اسطوره، کم‌کم تغییر کرده و با نوع شرایط، به چهره‌های منجی و قهرمان تبدیل گشته است. این تبدیل، به تدریج صورت گرفته و محسوس است که خدایان، کم‌کم به نیمه‌انسان و نیمه‌خدا تبدیل می‌شوند تا شرایط آرامش و پیروزی را برایش به ارمغان آرند.

تغییر شکل دادن قهرمانان امری طبیعی است؛ چون از کشف‌های باستان‌شناسی برمی‌آید که انسان در ابتدایی‌ترین دوران، به صورت گروه‌های محدودی می‌زیسته و فراوانی مکان و شکار، او را به رویارویی با دیگران نمی‌کشانده است. بعدها که گروه‌های محدود در یک قلمرو جغرافیایی به هم پیوستند، زمینه‌های برخورد انسان‌های هم‌جوار به وجود آمد و به

تبع آن، برای پاسخ به نیازهای اجتماعی، جنگ و جدال دائمی، خدایان را در اسطوره‌ها، به جنگ و جدال انسان با سرنوشت در حماسه کشاند. ذهن منطقی انسان متأخر، دیگر قدرت بازپرداخت خدایان را نداشت؛ به‌ناچار به خلق تازه‌ای دست زد و انسان را از یک جهت با سرنوشت و از جهت دیگر با خود درگیر کرد. درگیری با خود، خلق حماسه‌های ملی را در پی داشت و درگیری با سرنوشت، منجر به خلق حماسه‌های عرفانی شد. شخصیت‌هایی که انسان خلق کرده بود، در جهان برون‌گرایی، خدا- پادشاهانی بودند که تبدیل به چهره‌های پهلوانی شدند و در جهان درون، خدا- پادشاهانی بودند که به رهروان راه طریقت مبدل شدند.

۱-۱. بیان مسئله

اسطوره‌ها همیشه به یک حال نمی‌مانند؛ بلکه با گذر زمان، برخی از آن‌ها با شکل جدیدتر، به صورت داستان‌های حماسی، نمودار می‌شوند. در این تغییر و تبدیل، دگرگونی‌هایی در داستان اسطوره‌ای صورت می‌پذیرد. دلایل گوناگونی برای تبدیل اسطوره به حماسه وجود دارد (نک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۴۰-۲۰). در ورود اسطوره به حماسه، قهرمان‌ها هم از این تغییر بر کنار نمی‌مانند. مهر یکی از ایزدان هند و ایرانی است که در طی حرکت خود از شرق تا غرب دگرگونی‌هایی را پذیرفته‌است (نک: خوارزمی، ۱۳۹۲: ۷۰-۶۳). نگارنده سعی می‌نماید که این دگرگونی‌ها را نشان دهد و شکل نمادینش را در حماسه ملی ایران، به گونه‌ای تحلیلی بنمایاند.

۲-۱. پیشینه پژوهش

در مورد مهر و مهرپرستی، چه از جانب شرق‌شناسان چه از طرف پژوهشگران ایرانی، کتاب‌های بسیاری نوشته شده‌است.

ایران‌شناسان سرشناسی؛ مانند گئو ویدن گرن^۱ (Geo widengren)، ورمازرن (vermazeren)، هنریک ساموئل نیبرگ (Henrik Samuel Nyberg)، ماری بویس (Mary Boyce)، الیا گرشویچ (Ilya Gershevitc) و... در لابه‌لای آثار خود، در این خصوص اشاراتی دارند که در اثنای این پژوهش اشاراتی به گفته آنان وجود دارد.

فرانتس کومن^۲ (Franz Cumont) کتابی تحت عنوان آیین پر رمز و راز میتراپی نوشته که این کتاب، تصویری از آیین میترا در دوره‌های مختلف (هخامنشیان و یونان و روم باستان) فراهم می‌آورد. افزون بر آن، بنیاد آموزش‌های آیین مذکور؛ یا همان هفت پله مهری را رمزگشایی می‌کند. در انتهای کتاب مقایسه‌ای بین آیین میتراپی و سایر آیین‌های امپراتوری روم صورت گرفته است. تحول آیین مهر در غرب، به‌خوبی مورد نظر قرار گرفته‌است.

از نویسندگان ایرانی، هاشم رضی هم کتابی به نام آیین مهر دارد که بازنوشتی از کتاب آیین پر رمز و راز میتراپی اثر کومن است و مطالب مفصلی هم در پیدایی آیین مهر بر آن افزوده است. همچنین از تأثیر آیین مهر بر مسیحیت، بعد از پذیرفتن این آیین توسط امپراطور کنستانتین، در اوایل سده چهارم میلادی، به طور مفصل، بحث کرده و نظرهایی که در مورد پیدایی آیین مهر است، در این مقاله با ارجاع به کتاب یادشده مورد توجه بوده- است.

شرح مبسوطی هم در مورد جمشید در کتاب نخستین انسان و نخستین شهریار به رشته تحریر درآمده که با ترجمه مرحوم تفضلی منتشر شده‌است. در این کتاب تحلیل‌هایی در مورد شخصیت جمشید و چهره او در متون اسطوره‌ای و حماسی صورت گرفته‌است.



جواد برومند هم مقاله‌ای به نام «جمشید و خورشید» دارد که در مجله چپستا، شماره ۲۲ در سی صفحه چاپ شده است. ایشان در این مقاله به قرینه‌های جمشید و خورشید در ادبیات فارسی پرداخته است و اظهار می‌دارد که این قرینه‌ها بی‌سبب نیست. تحلیلی در مورد قرینه جمشید و خورشید صورت نگرفته است.

نگارنده با شکافتن داستان مهر و یمه در اسطوره‌ها و پیگیری آن در حماسه، با ذکر جزئیات، در پی اثبات این امر برآمده است تا نشان دهد جمشید همان میترا است که بر اثر دگرگونی داستانی، این تغییر به وجود آمده است و نشانه‌هایی در حماسه و آثار تاریخی به جای مانده که بر این نظر صحه می‌گذارد.

۳-۱. ضرورت و اهمیت مسئله

با انجام این پژوهش و بررسی تکوین مهر در اسطوره و چگونگی تبدیل آن به چهره جمشید، شیوه این دگرگونی و جابه‌جایی‌های داستانی را می‌بینیم. حتی خواهیم دید با حرکت این الگوی اسطوره‌ای به سرزمین‌های دیگر، چگونه تغییر و تبدیل در آن روی می‌دهد. با این توضیح که آریایی‌ها با شیوه و الگوی زندگی در سرزمین‌های خاص، دارای اسطوره‌هایی بودند که بعد از جدایی آنان چه به صورت هند و اروپایی و چه به صورت هند و ایرانی، به صورت میراث مشترک، ولی در قالب‌های متفاوت نمودار شدند. با وجود زمینه‌های مشترک در اسطوره‌ها و گرایش‌های همگام در انتقال میراث خودشان، شباهت کلی آثار را خواهیم دید؛ ولی خواهیم فهمید تفاوت‌ها به این دلیل است که هر یک در فضای تاریخی متفاوت با دیگری به وجود آمده است.

۴-۱. تعاریف مفاهیم پژوهش

دگرگونی: داستان در طول زمان دچار تغییر می‌شود. به دگرگونی، جابه‌جایی هم می‌گویند (آیدنلو، ۱۳۸۵: ۱۳). دگرگونی در قهرمان‌ها، موجودات غیرطبیعی مؤثر در حماسه - که سایه یا تبدیل‌یافته یکی از خدایان اساطیری است - و مکان‌ها روی می‌دهد (بهار، ۱۳۵۲، ۴۵). «جابه‌جایی به دو صورت روی می‌دهد: ۱. مذهبی ۲. ادبی. زمینه مذهبی به این صورت است که هرگاه آیینی از بین رود، اسطوره مربوط به آن، برای بقا، نیازمند اسطوره دیگری است. زمینه ادبی هم، هم‌آهنگ ساختن رویدادهای اسطوره‌ای و توجیه آن‌ها از روی منطق و انطباق با تجربه دنیای خارج می‌باشد.» (آیدنلو، ۱۳۸۵: ۱۴).

تکوین: چگونگی به وجود آمدن و هستی‌یافتن یک پدیده است.

تحوّل: تغییری که در دوره‌های بعد در یک پدیده اسطوره‌ای به وجود می‌آید. توضیح آن‌که با ورود اسطوره‌ها در حماسه، داستان‌های اسطوره‌ای همیشه به یک حال نمی‌مانند؛ بلکه با گذر زمان برخی از آن‌ها با شکل جدیدتر به صورت داستان‌های حماسی نمودار می‌شوند. در این تغییر و تبدیل، دگرگونی‌هایی در داستان اسطوره‌ای صورت می‌پذیرد. دلایل گوناگونی برای تبدیل اسطوره به حماسه وجود دارد و داستان‌ها در طی تحوّل خود، به جابه‌جایی، شکستگی، قلب، حذف و... دچار می‌گردند (خوارزمی، ۱۳۹۲: ۶۶).

۲. بحث

۲-۱. چگونگی تکوین یا هستی‌یافتن مهر

قبل از این که میترا قدرت خود را به عنوان یکی از خدایان تأثیرگذار به دست آورد، وارونا تنها تازنده میدان فکری آریایی‌ها بود.

وارونا (Varuna) پاسدار قانون، فرمانروای جهان، به جنبش آورنده آغازین جهان، نخستین آفریننده و در فضا ایستاده، با نیروی خود موسوم به مایا (Maya)، جهان آسمان، زمین و میانه‌اش را شکل می‌داد و با مایای خود موجب بارندگی و جاری‌شدن رودها می‌گشت. در یکی از سرودهای ریگ ودا، او در آفریده‌های خویش تجسم می‌یابد. همه‌جا هست و با چشمان خورشیدسان خود بر همه‌چیز نظارت دارد. در این روایت، او ساکن کاخ زرین هزارستون و هزاردروازه خویش در آسمان است. خورشید هر روز بر کرانه افق و از کاخ وارونا جهان را نظاره می‌کند و دیدنی‌های خود را به وارونا گزارش می‌دهد. مایای او وسیله تشخیص حق و عدالت است (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۶).

میترا، همراه با آریامان (Aryaman) قدرت یگانه‌تازی وارونا را می‌گیرد. با پیدایی میترا، قلمرو فرمانروایی وارونا و برخی از وظایفش به او واگذار می‌شود؛ هرچند برخی معتقدند که خیلی قبل‌تر از وارونا، دیاوس (dyaus)؛ بزرگترین خداوندگار اقوام هند و اروپایی بود. «دیاوس، خدای مطلق آسمان بود و همراه با زن خود، پرتیوی (prthivi) که زمین باشد، خدایان کهن‌تری بودند که وارونا جایگزین آن شد» (رضی، ۱۳۸۱: ۱۶۳). چنین نظری از یک جهت می‌تواند درست باشد؛ چون در جهان اسطوره‌ها، اولین محور فکری بشر برای بازآفرینی آفرینش، آسمان، اقیانوس و یا زمین است. این نشان در اسطوره‌های بین‌النهرین (نک: رزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۰۱) اسطوره‌های چین (نک: کریستی، ۱۳۸۴: ۱۰۰) و اسطوره‌های مصر (نک: ایونس، ۱۳۷۹: ۵۴) مشهود است. فضای بیکرانی گسترده بر سر انسان‌ها مقدم بر زمین بوده، تا جایی که جایگاه خدایان در آن پنداشته می‌شده است.

به سان پرتیوی و دیاووس، در وداها، نام مهر با زوج خود وارونا زیاد ذکر شده‌است. «چون به سخن درآید، مردمان را به کار برانگیزد. زمین و آسمان را نگه می‌دارد. حافظ

آدیت‌ها و پادشاه بخشنده است. نوع بشر را حفظ می‌کند و به مردم زنده، روزی می‌دهد» (ریگ ودا، ۱۳۷۲: ۱۲۰).

پژوهشگران در مورد نوع دایره شمول پدیده‌های دربرگیرنده مهر، با هم اتفاق نظر ندارند و هرکدام از جهتی به این منظر نگریسته‌اند. آنچه از نوشته‌های باقی‌مانده در ذهن جای می‌گیرد، این است که این الهه، در نخستین سپیده بامداد میترا، به پیکره‌های بسیار درمی‌آید و از این راه، تن خود را چون ماه تابان و زیبا به درخشش می‌آورد. «نیبرگ، هرتل و مولتن میترا را خدای شب می‌دانند؛ ولی افرادی چون جکسون، وی را خدای خورشیدی می‌نامند» (رضی، ۱۳۸۱: ۶۴). الدنبرگ پا را فراتر نهاده، این خدا را، خدای آریایی هند و ایرانی نمی‌داند. «به نظر می‌رسد که این خدا، در آغاز، در مجموع خدایان آریایی هند و ایرانی نبوده؛ بلکه میترا، وارونا و پنج آدیتای دیگر که در وداها ستایش می‌شوند، در بنیان همان خورشید، ماه و سایر کراتی‌اند که اقوام ایرانی ستایششان را از همسایه‌های خود که اساس اندیشه دینشان مبتنی بر تجلیل و تکریم کرات آسمان و ستاره‌شناسی بوده، اخذ کرده‌اند» (الدنبرگ، به نقل از کومن، ۱۳۸۳: ۲۴).

چنین نظری را نمی‌توان به صورت قطعی پذیرفت؛ زیرا بشر ابتدایی با حوزه جغرافیایی خود، نسبت به پدیده‌های طبیعی، به‌خصوص ماه، ستاره‌ها و خورشید، به اسطوره‌سازی اقدام می‌کرده است. این اسطوره‌ها در همه ملّت‌ها دیده می‌شود و دلیل این نیست که از هم تقلید نموده باشند؛ بلکه ارزش و اهمیت این پدیده‌ها را نشان می‌دهد؛ البته نوع اقلیم در نگرش به این پدیده‌ها اهمیت بسزایی داشته است. در آفریقا، به‌جز مصر، به علت گرم و سوزان بودن هوا، «با خدای خورشید مواجه نیستیم» (نک: پاریندري، ۱۳۷۴: ۵۰ به بعد).

به هر حال قدیمی‌ترین مدرکی که از اسم مهر باقی مانده، در سرزمین هیتی‌ها، ناحیه بغازکوی، شمال غربی آسیای صغیر است که نام «میترا» به همین املا دیده شده است. لوح

گلی محتوی پیمانی است که میان هیتی‌ها و همسایه‌شان میتانی بسته شده و مربوط به چهارده قرن پیش از میلاد مسیح است (ورمازن، ۱۳۸۰: ۱۵)؛ همچنین (Yarshater, page 1)، در این لوح از میترا و خدای آسمان برای پایداری این پیمان یاری خواسته شده است. این مدرک نشان‌دهنده فراگیر بودن میترا به عنوان خدای عهد و پیمان است که در تحوّل ایرانی خود به این سِمَت منسوب شده است. خلاصه آنچه در این بخش آمده، این است که میترا کارکردهای وارونا را پذیرفته و خطاکاران را جزا می‌دهد. انسان‌ها به بخشش او چشم دوخته‌اند. کم‌کم مهر، وارونا را پس می‌راند و خود پاسدار روز و وارونا پاسدار شب می‌شود و در دوره بعدتر، وایو، آگنی و سوریا جای این سه خدا را می‌گیرند؛ ولی با راه‌یافتن میترا به فرهنگ ایرانی، به آیینی بدل می‌شود که مرزهای اروپا را درمی‌نوردد و مدّتی به عنوان آیین غالب، پرستش رایج بوده است.

۲-۲. تحوّل چهره مهر در آیین ایرانی

مهر در اوستا *miθra* و در پهلوی متر *Mtr* (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۰۷) و میترا *Mitr* (فره‌وشی، ۱۳۵۲: ۲۵۰) و در سنسکریت *mitra* تلفظ می‌شده است. درگاتاها نام آن یک‌مرتبه میثروایو *mithroibyō* استفاده شده است، نه به معنی فرشته؛ بلکه به صورت وظیفه مذهبی و تکلیف دینی (پوردوود، ۱۳۷۷/۱: ۱۳۹۳).

لازم به یادآوری است؛ با این که مهر به عنوان یکی از خدایان هند و ایرانی بود و توانسته بود به عنوان یک آیین راه خود را در میان مردم بگشاید، با ظهور زردشت و معرفی کردن اهورامزدا به عنوان قدرت برتر، این خدا به مرتبه ایزد، در زیر دست اهورامزدا، به حیات خود ادامه داد. این نخستین دگرگونی در داستان ایرانی مهر بود. در یسنا « نامش در کنار اهورا به عنوان بزرگواران گزندناپذیر و شهریار همه سرزمین‌ها ذکر شده است

(یسناء، ۱۳۸۰: ۱۲۱). اگر اهورا را جایگزین وارونا بدانیم، این جفت ذکر شده، می‌توانند همان جفت وارونا-میترا و دایی باشند.

چهره مهر در اوستا، به صورت فراخ‌چراگاه هزارگوش ده‌هزار چشم آمده است (همان: ۱۱۶) در مهریشت، ایزد نیرومند توانا و بلندبالاست (یشت‌ها، ۱۳۷۷/۱: ۴۲۷) به خانه‌های ایرانی، ساز و آرامش می‌دهد (همان: ۴۲۵/ بند۴). نخستین ایزد مینوی است که پیش از دمیدن خورشید بر فراز کوه البرز آید و آراسته به زیورهای زرین از فراز کوه سر برآرد (همان: بند ۳). بخشنده فرّ به همه کشورهای است (همان: ۴۳۳/ بند ۱۶). نگهبان بیدار، دلیر و زبان‌آوری است که بانگ دادخواهی شنود. بارن را بیاراند. گیاهان را برویاند (همان: ۴۵۵/ بند ۶۱). از نیروی زمان و فرّ مزدآفرید برخوردار است (همان: ۴۵۷/ بند ۶۸). صفات او، همان صفات مهر و دایی است که از وارونا به ارث برده است. دادگستری و دلیری صفت غالبش در این یشت است. این خدای نور و روشنایی، خود خورشید نیست؛ بلکه نوری است که تاریکی را از بین می‌برد.

گذشته از پیشینه مهر که بازمانده‌ای از اعتقادهای اولیه آریایی‌ها در مورد میتراست، در سایر بخش‌های اوستا، میترا حتی در گروه فرشته‌های عالی‌مقام؛ از جمله امشاسپندان قرار نگرفته؛ بلکه به عنوان ایزدان کم‌رتبه‌تر از فرشته‌های مقرب، شناخته می‌شود. «با دستبرد موبدان، میترا برای راه‌یافتن به بهشت زردشتی، ناچار به فرمانبرداری از شرایع آن می‌شود» (کومن، ۱۳۸۳: ۲۵). آنچه از چهره مهر، به عنوان ایزد یا فرشته زردشتی، در اوستا آمده این است که

در گردونه مهر یک هزار تیر نازک زرین، یک هزار نیزه، یک هزار تیر زرین فولادین و یک هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است. بهرام، سروش، رشن، اشتاد و اشی از پیش و پس مهر می‌تازند. ایزد رام از یاران اوست. مهر در همین دنیا، پیمان‌شکنان را سزا می‌دهد و

در میدان جنگ، تیر و تیغشان را کارساز نمی‌سازد. نگهبانی قسمتی از روز که از سپیده تا نیمروز است، با اوست. در کتب متأخرین، وظیفه حساب و راهنمایی روز واپسین به او داده شده است. به همراهی سروش و رشن، روان راستگویان را در سر پل چینود از دست دیوها نجات می‌دهد. او همراه با بهرام، رشن و وایو، با ارداویراف در دوزخ همراه می‌شود. (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۹۸ و فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۱۷۲).

گویا مهر، به تنهایی، همه خصوصیات ایزدان دیگر را دارا بوده. همین صفات و خصوصیات، باعث شد مرزهای ایرانی را درنوردد و هرکس متناسب با دید خود، برای مهر تقدسی قائل شود. حالت تقدسی که آیین مهر نسبت به پادشاهان و جنگاوران داشت، باعث شد آنان اولین گروه‌هایی باشند که به این آیین توجه کنند. در ایران دوره هخامنشی، قبل از جنگ، مورد ستایش قرار می‌گرفت. آنان پیروزی سربازان خود را در گرو حمایت مهر قلمداد می‌کردند. جنگ‌های پی‌درپی ایران با یونانیان، این میراث را برای آنان به‌جای می‌گذاشت؛ به‌خصوص زمانی که اسکندر به سمت شرق پیشروی کرد، باورهای خود را با باورهای مهری آمیختند. چون خدایان یونان مطابق جامعه انسانی ساخته شده بودند و بیشتر شکل انسان داشتند، مهر هم کم‌کم چهره انسانی پذیرفت.

میترا در یونان با هلیوس، خدای خورشید، یکی شد. در این همانندسازی، هلیوس تحت‌الشعاع میترا قرار گرفت. تصویرسازی برای خدایان شرقی و شکل انسانی دادن به آنها، باعث دگرگونیشان شد. پیروان مکتب پرگامون pergamon نقش میترا را در حال کشتن گاو پدید آوردند. مکتب فلسفی رواقی، این آیین شگفت را جذب کرد. بسیاری از مضامین فکری ایرانی، در باورهای وحدت وجودی زنون zeno تغییر شکل داد. بنیاد آیین میترا دگرگون شد؛ اما آداب نیایشش استوار ماند (کومن، ۱۳۸۳: ۴۰).

دگرگونی داستانی، تا به حال، مهر را از یک الهه به ایزد کشاند و در روند دگرگونی داستانی، با پیشروی ایرانیان به سمت غرب، با آمیختگی عقاید یونانی‌ها و رومی‌ها، مهر چهره انسانی به خود گرفت.

۲-۳. آمیختگی چهره مهر با خورشید

با این که با ورود به غرب، میترا با خدایان خورشید یکی گشت؛ ولی در آیین هند و ایرانی، بین این خدایان تفاوت فاحشی بود. قبلاً هم ذکر کردیم که با تجزیه‌پذیری قلمرو وارونا و دگرگونی که در داستان او رخ می‌دهد، میترا پاسدار روز می‌شود؛ چون کارکردهایی دارد که با کارکردهای خورشید یکی است؛ در نتیجه نقش این دو خدا ادغام می‌شود.

«پیش از آن که خورشید از پس کوه هرا سر برکشد، وی (مهر) با جامه‌های زرین و زینت‌هایش، از آن بلندی کوه، به نگرش همه کشورهای آریایی می‌پردازد» (رضی، ۱۳۸۱: ۱۵۰).

در نگرش ودایی، سویتری، خدای زرین‌موی و خورشید، خدای بامداد و غروب است. سویتری، در روایت وداها، به هیئت خدای گردونه‌سوار با گردونه زرین که دو اسب درخشان گردونه‌اش را میان آسمان و زمین حمل می‌کنند، ترسیم شده است. سوریا برترین خورشید-خدایی است که بر دو خدای پیشین، پیشی می‌گیرد. او را چشم وارونا و میترا می‌دانند. حرکتش بر طبق قانون ازلی انجام می‌شود. ثبات و استواری زمین و آسمان در وجود او نهفته است (ایونس، ۱۳۸۱: ۳۱). در اوستا از یک جهت به عنوان ایزد به آن نگریسته شده (یسنا، ۱۳۸۰: ۱۹۴) و از جهت دیگر، به عنوان پدیده‌ای آسمانی همراه ماه و ستاره‌ها ذکر گردیده است (یشت‌ها، ۱۳۷۷ / ۱: ۵۷۷). در فروردین‌یشت، همراه اهورامزدا

ستوده (یشت‌ها، ۱۳۷۷/۲: ۷۷) و در جایی دیگر دیده‌اهورامزدا نامیده شده است (یسنا، ۱۳۸۰: ۱۰۴).

گفتیم که دو خدای خورشیدی به نام شَمَش (Shamash) در بابل و هلیوس (Helios) در یونان، با میترا درآمیختند. در هند و ایران، میترا و خورشید، به عنوان دو خدا یا دو ایزد؛ با اینکه کارکردهای متفاوتی داشتند، با حرکت به سوی غرب، کارکرد خدایان خورشیدی با مهر درآمیخت و ظاهر جدیدی را به این خدا بخشید. در عوض، محتوا و معنای آن را نتوانست تغییر دهد. حتی این تقابل، منجر به ساخت روایتی شده است که «خورشید نخستین ایزدی است که با مهر زورآزمایی کرد؛ ولی مهر پیروز شد. خورشید، تاج درخشانی به سرش نهاد. پس از پیروزی، مهر با خورشید دست داد و این دو پشتیبان هم شدند» (ورمازن، ۱۳۸۰: ۱۳۱). شمش، خدای اکدی که نام سومری‌اش اتو (utu) بود، نور درخشان خورشید را نشان می‌دهد که هر روز برای روشن کردن زندگی بشر و اهدای گرمای روح‌بخشی که منجر به رشد گیاهان می‌شود، بازمی‌گردد. چنین توصیف شده است که اتوی ریش‌دار با بازوان بلند و کشیده در سپیده‌دم، از درهای آسمان ظاهر می‌گردد و پس از انجام سفری روزانه، از در غربی به داخل آسمان می‌رود. شمش، خدای حقیقت، عدالت و صحت محسوب می‌شده و به عنوان حامی حق و محارب شر، دارای شخصیت جنگاوری هم بوده- است (بلک، ۱۳۸۳: ۳۰۴). هلیوس هم خدای خورشید پیش از جانشین کردن آپلو بود. ارباب خورشید را به چهار سوی آسمان می‌چرخاند (رزنبرگ، ۱۳۷۴: ۲۵). اثر خاصی از این خدای خورشیدی نمانده و تنها شباهتش با خدایان خورشیدی شرقی همان داشتن ارباب است؛ ولی شمش که توصیف آن گذشت، عین کارکردهای مهر را دارد و معلوم نیست که آیا این کارکردها را بعد از درآمیختن با مهر به دست آورده یا در باورهای نخستین این‌طور بوده است؟

بعد از اینکه مهر به عنوان یکی از ایزدان اسطوره‌ای جنبه جهانی یافت، شمش و هلیوس را به کنار راند. چون در شکل جدید، مهر و گردونه خورشید با هم در آمیخته بود، مهر را به صورت فردی با درخشش سر می‌بینیم. این درخشش هم در فرهنگ و باور ایرانی به «فر» تعبیر می‌شده که در اوستا خورنه (xvarenah) ذکر شده. میان پژوهشگران تعریف‌های متفاوتی از این اصطلاح ارائه شده است: «شعله‌ای با ماهیت فراحسی که در دنیای محسوس از طریق پاره‌ای نشانه‌ها جلوه‌گر می‌شود» (کربن، ۱۳۸۴: ۹) اهورامزدا با این فر، آفریدگان را پدید ساخته (یشت‌ها، ۱۳۷۷/ ۲: ۳۴۵). در سانسکریت واژه فر نیامده؛ ولی شکی نیست که ریشه‌اش در svar می‌باشد که به معنی خورشید است (پورداوود، ۱۳۷۷: ۳۱۴). "سور" به صورت خورشید- خدا، چشم وارونا و میترا محسوب می‌شده است. او در نقش خدای خورشید، آتش جاویدان آسمان، برانگیزاننده آسمان و فرمانروای باده‌ها و آب‌ها است (ایونس، ۱۳۸۱: ۳۱). در آیین هند و ایرانی جهان به سه قسمت آسمان، فضای میانه و زمین تقسیم می‌شده است. خورشید: آتش آسمانی؛ آذرخش: آتش میانی و آتشی که به دست ما افروخته می‌شود، آتش زمینی بوده است. این هاله درخشنده که بعدها بر فراز سر مهر دیده می‌شود، از همان قدیم وجود داشته و متعلق به آتش آسمانی بوده. چون مهر در دوران پیشتر، خدای روز بوده، این درخشندگی همراهش بوده. در زامیادیشتم آمده است که «مهر، شهریار همه ممالک را می‌ستاییم که او را اهورامزدا فره‌مندترین ایزدان مینوی آفریده است (یشت‌ها، ۱۳۷۷/ ۲: ۳۳۶) شاید همین نزدیکی مهر با خورشید باعث شده بعدها مهر با خورشید یکی انگاشته شود.

۲-۴. تحول چهره مهر در خارج از ایران

هجوم‌های ایران در دوره هخامنشی، باعث رواج این آیین شد. بعد از هخامنشیان و حمله اسکندر به ایران، گروهی یونانی تحت تأثیر این خدای آریایی قرار گرفتند. سلوکیان که بعد از اسکندر چند صباحی حاکم ایران بودند، به خدایان ایرانی توجه ویژه‌ای داشتند. در بین این خدایان، میترا مقام برتر داشت. «کتیبه‌ای که آینوخوس در سال ۶۹ پ. م، در کوه‌های توروس (Taurus) باقی گذاشته، در آن پیمان‌ها و باورهای میترای مبنی بر این که پارسایی و راستی تنها ضامن پایدار تاج شاهی است، ذکر گردیده» (کومن، ۱۳۸۳: ۳۳). گروه دیگر رومی‌ها بودند که به گزارش پلوتارک، میترا را با راهزنان و دزدان دریایی سیسیلی شناختند. مورخ رومی، آپیانوس، مهرپرستان روم را بازمانده ارتش مغلوب اوپاتور^۲ (Eupator) می‌داند (ورمازن، ۱۳۸۰: ۳۱).

از این آیین، از کرانه‌های دریای سیاه تا کوهستان‌های اسکاتلند، تا سراسر مرزهای روم، آثاری بازمانده است. میترا را که تا قبل از ورود به غرب، یک پدیده آسمانی بوده، در لباسی انسانی تصویر کرده‌اند. گاهی سوار بر اسب دیده می‌شود. در وداها و اوستا، مهر را سوار بر اسب نمی‌یابیم؛ «فقط در سنگ‌نگاره دوره ساسانی میترا سوار بر اسب در حال شکار است» (رضی، ۱۳۸۱: ۱۸۸). تغییری دیگر که در داستان مهر صورت گرفته، این است که زایش آن را، به جای آسمان، از سنگ مشاهده می‌کنیم. صخره‌ای که میترا از آن زاده می‌شود، در کرانه رود در زیر سایه درختی است (کومن، ۱۳۸۳: ۱۳۱).

یک شکل ترکیبی انسان- حیوانی، به صورت نمایشی با پیکر انسانی و سر شیر هم از ابتدایی‌ترین نقاشی‌ها از مهر در شرق باقی مانده است (کومن، ۱۳۸۳: ۱۱۱). ماری به دور این پیکر پیچیده شده، عصای شهریاری و پیکان‌های فرمانروایی آسمان را با خود دارد. با این که مار، چه در آیین هند و ایرانی و چه در آیین مزدیسنا، به عنوان یکی از موجودات

اهریمنی است؛ ولی معلوم است که در طی زمان این نقش به مهر افزوده شده است. در باورهای اسطوره‌ای ملل دیگر شاهد رودرویی مار و خورشید هستیم. در اسطوره‌های مصری، با ماری روبه‌رو می‌شویم که در ژرفای نیل آسمانی زندگی می‌کند و گاهی خورشید را می‌بلعد. آپ Apep مار بزرگی است که در ژرفای نیل آسمانی می‌زیست و گاه موفق می‌شد زورق خورشید را ببلعد (ایونس، ۱۳۷۹: ۹).

رع خدای تجسم خورشید، و نامش به معنای خورشید است. در آغاز با نام اتوم (Atum) خوانده می‌شد. در هلیوپولیس برای نخستین بار خود را بر شیئی سنگی نشان داد. پس از این، ایزد خورشید به نام اتوم در آغوش نون-اقیانوس ازلی- نمودار گشت (بیرلین، ۱۳۸۶: ۲۶)

وجود صخره، آب و مار با خدای خورشیدی، بی‌شک، به باور خاصی در مورد خورشید اشاره دارد که در مورد مهر هم این تصویر دیده می‌شود.

۲-۵. ردّ پای مهر در حماسه

با وسعت و فراگیری آیین میترا، جلوه‌ها و همانندی‌هایی و یا به تعبیری، تحولی از آن را می‌توان در آثار حماسی به صورت قهرمانان، به خاطر دگرگونی داستانی، مشاهده نمود. یکی از این قهرمانان جمشید است که در حماسه به عنوان یکی از پادشاهان پیشدادی و در اسطوره به عنوان نخستین انسان، وظایفی به عهده داشته است. نظر به این‌که میان مهر و جمشید، از نظر کارکرد، همانندی‌هایی وجود دارد، می‌توان جمشید را شکل تحوّل یافته مهر دانست. مهرداد بهار هم به این نکته اشاره کرده‌است: «می‌توان گفت وظایف و اعمال مهر دو قسمت شده است: بخش آسمانی و خدایی آن برای مهر باقی مانده است و بخش زمینی

آن به جمشید تعلق یافته است» (بهار، ۱۳۵۲: ۱۳۳). داشتن سه فرقه همزمان در خود، در متن‌های کهن‌تر که غیرمستقیم در حماسه هم آمده، چهره انسان اولیه را یادآور می‌شود. «با در نظر گرفتن این نکته که میان وظایف، اعمال و شخصیت جمشید، همانندی‌های بسیاری وجود دارد، شاید بتوان باور داشت که وی به عنوان شاه و پدر نخستین انسان‌ها، در واقع، تجسم ایزد مهر است که وظایف روحانی، جنگاوری، باروری و برکت‌بخشی را در خود جمع دارد» (بهار، ۱۳۶۲: ۱۷۷). این تقسیم پیشه‌ها، الگوی اعتقادی در مورد ایزدان و خدا- پادشاهان بوده که با ورود خود در حماسه، شکلی از زندگی فردی را نشان می‌دهد که همه این الگوها را به مانند خدایان، دارا بوده است. برای نزدیک‌شدن به جایگزینی جمشید در حماسه به جای مهر، ابتدا دنبال ردّ پایی از این شخصیت در اسطوره‌ها خواهیم گشت.

۲-۶. تحول چهره اسطوره‌ای جمشید

در وداها، ویسوت، سویتری و سوریای خدایان خورشیدی‌اند. ویسوت، خدای نیرومند و خورشید برخاسته در آسمان و پدر نخستین انسان‌ها به نام یم و یمه است؛ به همین جهت، جنبه ایزدگونگی جمشید را، به عنوان یکی از قهرمانان حماسه ملی ایران، به ذهن متبادر می‌کند و بعضاً در برخی از اشعار درمی‌یابیم که این قهرمان با خورشید یکی شده است.^۴ قصه ازدواج آنان و زاده‌شدن جمشید و جم از این قرار است که ویسونت، سارانویو، دختر توشتری، را به زنی می‌گیرد. پس از مراسم ازدواج، عروس ناپدید می‌شود و توشتری عروس دیگری را برای داماد خود خلق می‌کند. از این ازدواج، دو جفت دوقلوی آشوین (Ashwin) و «یمه و یمی» به وجود می‌آیند (ایونس، ۱۳۸۱: ۳۰).

ویوسونت، پدر یمه، کسی است که برای آدمیان آتش تهیه کرد. وی پیک خود، آگنی، را از جهان دیگر برای آنان فرستاد تا رابطه نزدیکتری میان خدایان و آدمیان برقرار کند

(ریگ‌ودای دهم، فصل ۱۷ بند ۲). چنان‌که از قطعه نسبتاً مبهم ریگ‌ودای یکم، فصل ۸۳، بند ۵ برمی‌آید، یمه نامیرا زاده‌شده و همسان خدایان گشته است. خدایان و یمه به ستیز خاستند. یمه نیروی برتر خدایان؛ یعنی سرنوشت ایندیره را به دست آورد و مانند خدایان گشت. او شاه است و همراه با *وارونا* (ریگ‌ودای دهم، فصل ۱۴، بند ۷)، درون نور آسمانی و در معبد پنهانی آسمان (همان، فصل ۹، بند ۸) جای دارد. نکته جالب‌توجه این است که زوج *میترا و وارونا* به یمه و *وارونا* دگرگون شده است. این قهرمان نامیرا، گاهی به صورت نخستین انسانی دیده می‌شود که دچار مرگ شده (کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۲۸۹) و راهنمای کسانی می‌گردد که پس از او به جاده مرگ قدم نهاده‌اند. پسر ویسونت، کسی که مردم را گرد هم می‌آورد (گزیده سروده‌های ریگ‌ودا، فصل ۱۴، بند ۱) همراه با *وارونا*، پس از گذشتن از جاده‌های قدیمی، در خوشی به سر می‌برند. این "کاشف قلمروهای نهان" - مشهور به راه نیاکان - بعد از مردن به شهریاری مرده‌ها رسید. در بهشتی که قلمرو اوست، نشسته و به مردمان پارسا، جایگاه‌های درخشان در آسمان می‌بخشد. وقت خود را برای برگزاری جشن با آنان سپری می‌کند (همان، فصل ۱۴، بند ۹) و در مهمانی خدایان حاضر می‌شود و وظیفه میزبانی خود را در مقابل خدایان ادا می‌نماید و در کنار درختی که برگ‌های زیبا دارد، با خدایان به نوشیدن می‌پردازد (همان، فصل ۱۳۵، بند ۱). در این سرگذشت اسطوره‌ای، به راحتی مشاهده می‌کنیم که سرگذشت جم از حالت ایزدگونگی به مرتبه پایین‌تر نزول کرده است و این نمی‌تواند چیزی باشد به جز تغییر نگرش آریایی‌ها در نگاه به جایگاه خدایان و قدرت گرفتن خدایان درجه دوم؛ مثل آگنی به جای خدایان برتری مثل *وارونا* و مهر.

سرایی که یمه در آن نشسته وسعت زیاد دارد. دارای درخشندگی خورشید است، هر چه را که آرزو کنند، می‌بخشد. آنجا نه سرد، نه گرم، نه اندوه، نه ناتوانی، نه گرسنگی و نه



تشنگی است. دل را شادمان می‌کند. هیچ چیز ناخوشایندی در آن وجود ندارد. خوردنی‌ها فراوانند. این سرای تابنده، با درخشندگی خویش، جلوه‌گر همه زیبایی‌ها است (مهابهارتا، ۱۳۸۵: ۲۱۴). تصویر ملاحظه‌شده از جایگاه یمه در آسمان، در اسطوره‌های ایرانی، به صورت «ور» دیده می‌شود که جمشید آن را بنا کرده‌است. با فروکش کردن آیین آریایی و تحوّل‌ی که در دوره‌های بعد در افکار هندوها ایجاد می‌شود، یمه به عنوان خدای مرگ، شخصیت شومی به خود می‌گیرد. «وی دو پیک هراس‌انگیز خود را می‌فرستد تا به جستجوی آدمیان پردازند و آنان را بگیرند و به قلمروی شوم مردگان آورند که دو سگ شوم هوشیار آن را محافظت می‌کنند» (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۳۳). در ریگ‌ودای دهم، فصل ۱۴، بند ۱۲ آمده است که دو پیک یمه، چون راسوهای نیرومند، در تعقیب روان‌های زنده، همه مردمان را دنبال می‌کنند. آنان امروز به ما زندگی شیرین می‌بخشند تا خورشید تابان را دوباره ببینیم. بعداً تصویر سگ را همراه با میترا در غرب می‌توانیم شاهد باشیم.

با شنیدن قصه زاده شدن یمه، ارتباطش با نور و روشنایی برای ما آشکار شد و در شکل‌گرفتن این قهرمان، پدیده‌های طبیعی بی‌تأثیر نبوده‌اند؛ به‌خصوص جاهایی که یمه را همراه وارونا می‌بینیم. او جای میترا را در کنار وارونا گرفته است؛ به همین جهت باعث شده اندیشه‌های متفاوتی در مورد اصل یمه در ذهن اندیشمندان باشد. «ماکس مولر ویسونت را آسمان، سرنیو را سپیده دم، یمه را روز و خواهرش را ماه دانسته است» (به نقل از کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۳۷۷). اِهنی، Ehni جم را خدای خورشید^۳ و خواهرش را ماه دانسته است (همان). هیلبرانت به خدای ماه بودن یمه اشاره نموده (همان: ۳۳۸). الدنبرگ به خدای نور بودن ایشان معتقد است (همان: ۳۳۹). به‌جز هیلبرانت، بقیه به خورشیدگون بودن جم اشاره نموده‌اند. خدای ماه‌گونه‌ای به نور و نورانی بودن اشاره دارد.

۲-۷. دگرگونی داستان جمشید در اوستا

در قدیمی‌ترین بخش اوستا، فقط یک‌بار از جم اسم برده شده: «آشکار است که جم، پسر و یونگهان، از همین گناهکاران است؛ کسی که برای خشنود ساختن مردمان، خوردن گوشت^۳ به آنان آموخت (اوستا، ۱۳۹۱: ۲۵). زردشت که در پی کم‌رنگ کردن نقش و اهمیّت خدایان اولیه است، سعی نموده چهره جم را که تبدیل یافته مهر بوده است، کم‌رنگ جلوه دهد؛ ولی نتوانسته او را از یادها حذف کند؛ چون خود مهر در جلوه جدید، جزو ایزدان کم‌مرتبه‌تر از امشاسپندان قرار گرفته و طبیعی است که نتوانیم آن چهره پاک و مقدّس اولیه را از جم مشاهده کنیم. در اوستا آمده که و یونگهان، پدر جم، نخستین کسی است که هوم را برای جهان مادی فشرده و این نیکبختی به او رسیده که برایش پسری زاده شود. «جمشید دارنده رمه خوب، فره‌مندترین در میان مردمانی که به دنیا آمده‌اند، نگهبانی چون خورشید دارد؛ کسی که در شهریاری، چارپایان و مردمان را نامیرا و آب و گیاه را ناخشکیدنی کرد» (یسنا، ۱۳۸۰: ۱۶۰). اینجا هم به رابطه جم و خورشید اشاره شده است و قدرت نامیرا ساختن موجودات، مسئله ایزدی بودنش را برایمان یادآور می‌سازد. در فروردین‌یشت، فروهر او ستوده شده که توانسته بر خشکسالی غلبه کند (یشت‌ها، ۱۳۷۷/ ۲: ۱۰۲). غلبه بر خشکسالی، ما را به پیشینه جم برمی‌گرداند که مادرش دختر توشتری و برادرزاده ایندرا، خدای توفان، است. توشتری برای خدایان، جام جادویی‌ای می‌سازد که همیشه از سومه لبریز است (ایونس، ۱۳۸۱: ۲۴). آیا جام جم می‌تواند ارتباطی با جام جادویی توشتری داشته باشد؟

باز در زامیادیشْت فرّ کیانی‌اش ستوده شده؛ فرّی که دیرزمانی از آن جمشید بوده و باعث شد بر هفت کشور پادشاه باشد (یشت‌ها، ۱۳۷۷/ ۲: ۳۳۶). اگر فرّ را همان نور خورشید بدانیم، فرض ما به یکی پنداشتن مهر و جمشید و خورشید نزدیکتر می‌شود. چون

در بالا ذکر کردیم که آتش آسمانی به اندیشه آریاییان، خورشید بوده. فرّ در اوستا هم جوهر آتش «خوارنگه» آمده (عفی، ۱۳۸۳: ۵۶۹). در زادسپرم به آتشگون بودن فرّ مادر زردشت اشاره‌ای شده:

چهل و پنج سال پیش از آن که زردشت به همپرسگی بیاید، فرّ مادر زردشت به شکل آتش از اسر (ازل) فرود آمد و به آتشی که نزدش بود، آمیخت و از آن آتش به مادر زردشت رسید و سه شب در همه گذرهای خانه به شکل آتش پیدا بود. رهگذران نوری بزرگ دیدند. هنگامی که او پانزده ساله شد، به سبب وجود فرّ، هنگامی که راه می‌رفت، فروغی از او دیده می‌شد (گزیده زاداسپرم، ۱۳۶۶: ۲۱). در کتاب هفتم دینکرد آمده: فره از اسر روشنی به خورشید، از خورشید به ماه، از ماه به ستاره و از ستاره به آتش که در خانه مادربزرگ زردشت بود، منتقل شد (همان، حاشیه: ۱۰۱).

همه این موارد، رابطه فروغ ایزدی را با مهر، خورشید و آتش اثبات می‌کند. راهی شدن فرّ در متون دوره اوستایی از اسر روشنی یا زمان ازلی، باعث شده است برخی آن را از دستاوردهای زروانی بدانند (کربن، ۱۳۸۴: ۱۱). در مورد زمان حاکمیت زروان‌گرایی، نظر مشترکی وجود ندارد. کریستن‌سن، زروانیسم را صورت عادی و رایج زردشتی‌گری عهد ساسانی می‌داند (زهر، ۱۳۷۵: ۷۱). بعضی آن را به دوران پیشتری می‌رسانند. این زمان بی‌آغاز، با نظم، قانون و میانه‌روی پیوند دارد (همان: ۱۰۳).

فرّ با سخن ناراست و دروغ جمشید در سه مرحله از او جدا گشت. این فرّ را مهر، دارنده چراگاه‌های فراخ برگرفت... مهري که اهورامزدا او را فره‌مندترین ایزدان مینوی آفرید (همان، بند ۳۵). باز اینجا به ارتباط جم و مهر برمی‌خوریم. هاله نورانی‌ای که به‌سان پرنده‌ای پرواز نموده، نصیب کسی شده که در آفرینش عین جمشید است. جمشید رونوشتی از او است. اهورا سیخکی زرنشان و حلقه‌های زرین به جم می‌دهد و از او می‌-

خواهد جهانش را فراخ کند. او در سه مرحله زمین را می‌گسترده و زمین به خاطر بی‌مرگی موجودات، تنگ‌عرصه می‌شود و درنهایت، باز اهورا خیر از زمستان سخت می‌دهد و می‌خواهد وری بسازد و تخمه چهارپایان، مردمان و پرندگان را به آنجا ببرد. او در «ور»، روشنی‌ای پدید آورد که خودبه‌خود نور می‌داد. نورهای طبیعی و غیرطبیعی که با یک بار فرورفتن و برآمدن ستاره‌ها، ماه و خورشید دیده می‌شود (بند ۳۷ و ۳۸).

۸-۲. چهره ایزدی جم در منابع متأخر

در بندهش به جفت معنوی جم؛ یعنی جمک اشاره شده است (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۹). در مینوی خرد او جزو نامیرایان آفریده شده (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۲۳).

در دینکرد نهم، فصل ۲۱، بند ۴ خطاب به اودگ Odag دیو آمده: تو جمشید را مجبور کردی که آزمند دنیا شود... فروغ درخشان جمشید، دارنده رمه‌های خوب را از ما گرفته‌ای. در چهاردانسک، در دینکرد هشتم، فصل ۱۳، بند ۸ از فرمانروایی خوب جم سخن رفته که به دنبال آن، فرمانروایی بر ضحاک بوده است. اگر بنخواهیم جمشید را به اصل خورشید برگردانیم، ضحاک این اژدهای سه‌پوزه شش‌چشم، می‌تواند همان اژدهای آسمانی باشد که خورشید را می‌بلعد. در متون بعد از اسلام، بارها به جمشید و ارتباطش با نور و روشنایی اشاره شده است. در تاریخ بلعمی آمده که معنی جم روشنایی بوده. «جم، شیدش» از بهر آن خوانند که به هر جایی رفتی، روشنایی از او تافتی (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۷). حمزه اصفهانی گوید: «معنی شید النیر و لذلك یقال للشمس خورشید. فیزعمون انما سمی بذلک لانه کان یسطع منه نور، و هو جم بن فنونکهان بن اهنکهذ ابن اینکهذ بن اوشهنج فیشداد» (حمزه اصفهانی، بی تا: ۲۱).

مطهر بن طاهر مقدسی از گردونه‌ای نام برده که جمشید در آن نشسته بود و اوّل فروردین با روشنی و فروغ خود آشکار شد (همان: ۴۰۶). از این گردونه در شاهنامه فردوسی هم نام برده شده:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| همه کردنی‌ها چو آمد به جای | ز جای مهی برتر آورد پای |
| به فرّ کیانی یکی تخت ساخت | چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت |
| که چون خواستی دیو برداشتی | ز هامون به گردون برافراشتی |
| چو خورشید تابان میان هوا | نشسته بر او شاه فرمانروا |
| جهان انجمن شد بر تخت اوی | شگفتی فرومانده از بخت اوی |

(فردوسی، ۱۳۸۹ / ۱: ۴۴)

این گردونه می‌تواند با گردونه خورشید در باورهای اولیه اسطوره‌ای یکی باشد که مهر بر آن نشسته است. فردوسی، به صورت مستقل، از برابری خورشید و جمشید نگفته؛ ولی اشاره به یکی از جنبه‌های این قهرمان حماسی که درخشندگی باشد، ما را به باور خداگونگی جمشید برمی‌گرداند. در آثارالباقیه آمده است: جمشید با شناخت قلمرو ابلیس آن را نابود کرد؛ چون چنین شد، به جهان برگشت و در آن روز همچون خورشید ظاهر شد. نور از او می‌تافت؛ به‌طوری که مانند خورشید می‌درخشید و مردم از برآمدن دو خورشید در شگفت شدند (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۳۰).

به طور خلاصه، صفات مشترک مهر و جمشید که باور یکی‌بودن آن دو را به ذهن می‌نشانند، این است که مهر یاور مردم است و کارهایشان را رسیدگی می‌کند و جمشید هم با توجه به تقسیم پیشه‌ها به عنوان شاه، یاور مردم است. کاخ مهر بر فراز کوه هرا، یادآور ور جمشید در دوره‌های بعد است. داشتن سه فرّ برای جمشید، یادآور چهره سه‌گانه

خدایی، جنگاوری و پیمان‌پایی مهر است. خورشیدگون^۴ بودن جمشید، یادآوری مهر سوار برگردونه خورشید است.

۳. نتیجه‌گیری

آنچه می‌توانیم از این خدای آریایی ذکر کنیم، این است که مهر توانسته یگانه‌تاز دنیای فکر آریایی‌ها؛ یعنی وارونا را به کناری راند و کارکردهای او را کسب نماید. با جدایی آریایی‌های هندی و ایرانی از هم و ورود آیین زردشتی در بین ایرانیان، هرچند مهر نتوانست جزو امشاسپندان تأثیرگذار و همکار اهورامزدا قرار گیرد؛ ولی با نفوذ خود در رده ایزدان پایین‌مرتبه‌تر قرار گرفت. او ضمن داشتن کارکردهای ودایی خود، کارکردهای جدیدی هم پذیرفت. به دلیل ارزشی که آیین مهری برای پادشاهان قایل می‌شده، توانست در بین جنگاوران و حاکمان، جایگاه ویژه‌ای یابد و همراه با سپاهیان خستگی‌ناپذیر هخامنشی، به سمت غرب رهسپار شود. با ورود مهر به غرب، او که سوار برگردونه خورشید بود، با باورهای خدایان خورشیدی بابلی، مصری و یونانی درآویخت و به این علت که خدایان یونانی، پدیده‌های طبیعی نبودند؛ بلکه در قالب‌های انسانی نشسته بودند؛ مهر هم کم‌کم شکل انسانی به خود گرفت و با ورود اندیشه‌های فلسفی جدید در این آیین، باور خدا-پادشاهی در بین حاکمان فراگیر شد؛ به‌نحوی که پادشاهان، با نهادن تاج درخشان بر سر خود، اتحادشان را با مهر اعلام می‌کردند. در باورهای حماسی ایران، با دگرگونی داستانی، رد پای مهر را با بازسازی شخصیتی به نام جم می‌بینیم. او که در باورهای آریایی اولیه از فرزندان خورشید و توفان زاده شده، به عنوان نخستین انسان، به مرتبه خدایان می‌رسد؛ ولی با کمرنگ شدن خدایان ودایی، یم هم شخصیت شومی به خود می‌گیرد. جم در ایران، هم چهره خدایی و پاک دارد و هم چهره انسانی. پررنگ شدن شخصیت او، به عنوان گناهکار، به تردید به باورهای زردشت و ایزدانش برمی‌گردد که

کوشید خدایان را از مرتبه خود به مرتبه فرشته‌ها بکشاند. این چهره در حماسه ایران، به عنوان چهارمین پادشاه پیشدادی است که به صورت عدالت‌محور و منجی دیده می‌شود و بعدها در برابر حق، نافرمانی می‌کند و از حکومت رانده می‌شود.

- یادداشت‌ها

۱. گنو ویدن گرن (۱۹۰۷-۱۹۹۶)، شرق‌شناس، ایران‌شناس و دین‌شناس سوئدی
هنریک ساموئل نیبرگ (۱۸۸۹-۱۹۴۷)، محقق که در زمینه ایران‌شناسی و مطالعات عرب فعال بود.
نورا الیزابت مری بویس (۲۰۰۶-۱۹۲۰) پژوهشگر بریتانیایی تبار که در هند به دنیا آمد. این پژوهشگر انگلیسی زبان ایران، در زمینه مطالعات زردشتی آثاری به جای نهاده است.
 ۲. الیا گریشویچ (۲۰۰۱-۱۹۱۴) ایران‌شناس روس‌تبار که پژوهش‌هایی بر روی زبان‌شناسی تطبیقی و مزدیسنا و هخامنشیان در کارنامه‌اش دیده می‌شود.
 ۳. فرانتس والرئ ماری (۱۹۳۵-۱۸۶۸) باستان‌شناس بلژیکی، مورخ و زبان‌شناس.
۲. پسر مهرداد پنجم. وی در حدود سال ۱۳۲ ق.م متولد شد و از سال ۱۲۰ تا ۶۳ ق.م سلطنت کرد. لقب مهرداد فیلوپاتر بود (محب پدر) و او را به مناسبت این لقب، اوپاتر بزرگ نیز می‌خوانند. اوپاتر به یونانی یعنی کسی که پدر خوب دارد. در دوره استیلای عنصر مقدونی و یونانی بر مشرق، مهرداد قوی‌ترین شخصی است که در مشرق به وجود آمد (پیرنیا/ ۳، ۱۳۷۵: ۲۱۴۸).
 ۳. در دینکرد ۹، فصل ۳۲، بند ۱۲ فقط از خوردن گوشت سخن به میان آمده و ذکر نشده که گوشت گاو منظور بوده است. در یسن ۳۲ بند ۸ آمده «کسی که برای خشنود ساختن مردمان خوردن گوشت به آنان آموخت»؛ مستقیم از خورده‌شدن گوشت سخن به میان آمده نه گوشت گاو.
 ۴. جمشید پیلتن نه که خورشید نیل کف کافلاک تنگ مرکب انجم توان اوست
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۴).
 - چهره خورشید و آنگه زحمت مشاطگی مرکب جمشید و آنگه حاجت برگستوان
(همان: ۳۲۵)
- نمونه‌های زیادی در اشعار شاعران از مجاورت نام جمشید و خورشید وجود دارد. منوچهری، فرخی سیستانی، نظامی گنجوی، عنصری، قطران تبریزی، اسدی توسی و ...

منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۵)، «ارتباط اسطوره و حماسه»، مجله مطالعات ایرانی، سال پنجم، شماره دهم.
- _____ (۱۳۸۸)، از اسطوره تا حماسه، تهران: سخن.
- اوستا. (۱۳۹۱)، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، چاپ شانزدهم، تهران: مروارید.
- ایونس، ورونیکا. (۱۳۷۹)، اساطیر مصر. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۱)، اساطیر هند، ترجمه باجلان فرخی، چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- بلعمی، ابوجعفر محمدبن محمد. (۱۳۸۵)، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، چاپ سوم، تهران: زوار.
- بهار، مهرداد. (۱۳۵۲)، اساطیر ایران، تهران: مؤسسه انتشاراتی بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۶۴)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: توس.
- بیرلین، ج. ف. (۱۳۸۶)، اسطوره‌های موازی، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳)، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- پاریندری، جئوفری. (۱۳۷۴)، شناخت اساطیر آفریقا، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۷۷)، تفسیر و تألیف یشت‌ها (دوجلد)، تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۰)، تفسیر و تألیف یسنا، تهران: اساطیر.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۷۵)، تاریخ ایران باستان (چهارجلد)، تهران: دنیای کتاب.

- جرمی بلک و آنتونی گرین. (۱۳۸۳)، فرهنگ‌نامه خدایان بین‌النهرین، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.
- حمزه بن حسن اصفهانی. (بی‌تا)، سنی ملوک الارض و الانبیاء، بیروت: منشورات دار مکتبه الحیاة.
- خوارزمی، حمیدرضا. (۱۳۹۲)، «تکوین و تحول قهرمانان در گذر از اسطوره به حماسه»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، زمستان، دوره ۹، شماره ۳۳، صص ۸۵-۶۳.
- رزنبرگ، دونا. (۱۳۷۴)، اسطوره‌های یونان، ترجمه مجتبی عبدالله‌نژاد، مشهد: ترانه.
- _____ (۱۳۷۹)، اسطوره‌های جهان. ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: اساطیر.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۲) دین و فرهنگ ایرانی پیش از زردشت، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۱)، آیین مهر، تهران: بهجت.
- زرنر، آر. سی. (۱۳۷۵)، زروان. ترجمه تیمور قادری، چاپ دوم، تهران: فکر روز.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات، تصحیح و تحشیه سیدحسن نصر، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۸۳)، اساطیر و فرهنگ ایران، تهران: توس.
- فرنیغ‌دادگی. (۱۳۸۰)، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، چاپ دوم، تهران: توس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ سوم، تهران: مرکز دایره‌المعارف اسلامی.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۵۲)، فرهنگ پهلوی به فارسی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- کربن، هانری. (۱۳۸۴)، بن‌مایه‌های آیین زردشت در اندیشه سهروردی، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.

- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۳)، **نخستین انسان، نخستین شهریار**. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران: چشمه.
- کریستی، آنتونی. (۱۳۸۴)، **اساطیر چین**، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- کومن، فرانسیس. (۱۳۸۳)، **آیین پر رمز و راز میتراپی**، ترجمه هاشم رضی، چاپ دوم، تهران: بهجت.
- **گاتاها**. (۱۳۸۳)، ترجمه آبتین ساسانفر، تهران: بهجت.
- **گزیده سروده‌های ریگ‌ودا**. (۱۳۷۲)، ترجمه سیدمحمدرضا جلالی، چاپ سوم، تهران: نقره.
- **گزیده‌های زاداسپریم**. (۱۳۶۶)، ترجمه محمدتقی راشد، تهران: مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.
- مکنزی، دیوید. (۱۳۷۹)، **فرهنگ پهلوی**، ترجمه مهشید میرفخرایی، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- **مهابهارتا**. (۱۳۸۵)، ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی، به تصحیح سیدمحمدرضا جلالی، جلد اول، تهران: کتابخانه طهوری.
- **مینوی خرد**. (۱۳۵۴)، ترجمه احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ورمازرن، مارتین. (۱۳۸۰)، **آیین میترا**، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: چشمه.
- **یسنای**. (۱۳۸۰)، تألیف و ترجمه ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.
- **یشت‌ها** (۱۳۷۷)، دو جلد، ترجمه و تفسیر ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.

Yarshater, Ehsan, **CHRONOLOGY OF IRANIAN HISTORY**
PART, AVAILABLE FROM:
[HTTP://WWW.IRANICAONLINE.ORG/PAGES/CHRONOLOG](http://www.iranicaonline.org/pages/chronolog).